

شاکر و نیکوکار و پدید
 در بیان مکار و فریب
 بنشین زو کبکین آن
 تا شود آموخته و آشن
 ندر اید بجا نه نومرد
 بکشد و بشارت باز
 نه نشیند بنیر و اوسیا
 بدست خود بخود بکشد
 کند زو و کلام غیر
 حب شرع و شرعیت
 کند آن شخص و عاقل
 تو به از معصیت کن عیار
 با هر کس شکست نالی
 با هر کس شکست نالی
 می کند با هر کس شکست
 مرگ البت با هر کس شکست
 نیز در آن کتاب می آرد
 تمام شود و هم ای خدا
 بخار و خدای عترت و دل
 یکدل بکشد آن کس و دل
 کار خود با خدا کند از دل

نیک و دانمند و آید
 جان بخشی جو خون مرد
 عفو ساز و خدای هر دو جان
 رو را و لب بکشد و آید
 کرده انداخته و آید
 کلید شد و آید
 کند از هر جگر و آید
 جان زین شد و آید
 چشم بکشد و آید
 هر را حال عاقبت آید
 عاقبت مرگ را بر سر آید
 در هر دو شکست آید
 توان شد و آید
 هر دو عالم مرگ خود آید
 کار و زو فراق کن آید
 هیچ و زو فراق کن آید
 شمع او را و زو فراق کن آید
 در هر دو شکست آید
 خور و زو فراق کن آید
 کوزه او را و زو فراق کن آید
 خور و زو فراق کن آید
 کوزه او را و زو فراق کن آید
 خور و زو فراق کن آید
 کوزه او را و زو فراق کن آید

یک